

## آیین مهر در میان کُردان

فاروق صفی‌زاده<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۱/۱۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۵/۰۴

## چکیده:

در تاریخ سرزمین ایران، کُردان بیش از دیگر اقوام از فرهنگ و آیین آریایی ایرانی پاسداری کرده‌اند. این پاسداشت سبب شده تا جنگ‌های زیادی بر آن‌ها تحمیل گردد. کُرد، نژاد از کاوه‌ی آهنگر، فریدون و رستم دستان دارد. نژادی است که اوستا و زردشت، از میان آن برخاسته است. در میان کُردان چندین کیش و مذهب و آیین وجود دارد که همه‌ی این‌ها برمی‌گردد به آیین کهن کُردان در دوران باستان به نام آیین مهر یا میتراپیسم. این آیین‌ها عبارتند از: «یارسان یا اهل حق» که به غلط به آنان علی‌اللهی هم می‌گویند، «آیین ایزدی یا ازدی» که از آیین مهر و زردشت به جا مانده است و «آیین شبک» که آیینی بسیار کهن می‌باشد. در این مقاله ضمن بررسی کتب مقدس این آیین‌ها به بررسی آیین مهر و تأثیر این آیین بر آیین‌های گفته شده می‌پردازیم. بیشتر متون کهن این آیین‌ها به زبان گورانی یا هورامی می‌باشد که در این مقاله به شرح آن‌ها نیز پرداخته شده است.

**کلید واژه:** زبان کردی، یارسان، اهل حق، زردشت، آیین مهر، سرانجام، ایزدی، شبک.

## The ritual of Mehr among the Kurds

Farug Safiizadeh<sup>2</sup>

Recive data: 2020/04/01

Accpte data: 2020/07/25

## Abstract

In the history of the land of Iran, the Kurds have protected the Iranian Aryan culture and religion more than any other ethnic group. This protection has led to many wars. The Kurds are a descendant of Kaveh Ahangar, Fereydoun and Rostam. It is a race from which Avesta and Zoroaster originated. There are several religions and creeds among the Kurds, all of which date back to the ancient Kurdish religion in ancient times called the Mehr or Mithraism. These rituals include Yarsan or Ahl al-Haqq, which are also mistakenly called Ali Allah. The Yazidi or Azadi religion that has survived from the Mehr and Zoroastrian religions and the Shabak religion, which is a very ancient religion. In this article, while examining the sacred books of these rituals, we examine the ritual of Mehr and the effect of this ritual on the said rituals. Most of the ancient texts of these rituals are in Gorani or Horami language, which I have described in this article.

**Keyword:** Kurdish language, Yarsan, Ahl-e-Haq, Zoroastrianism, Mehr religion, finally, Izadi, Shabak.

۱. دکترای زبان‌های باستان، پژوهشگر و نویسنده علوم زبانشناسی

۲. Doctor of Ancient Languages, Researcher and author of linguistics

## کُرد و زبان کُردی

واژه‌ی «کردستان»، نخستین بار در روزگار سلجوقیان، در هنگام فرمانروایی سلطان سنجر (۵۱۱-۵۲۲ کوچی) رایج شده و به شیوه‌ی فراگیر، آن را در دفترهای دیوانی نوشته و گسترده‌ی کردستان را زیر نگین بایگانی کرده و گماشته‌اند. «حمداله مستوفی»، گستره‌ی کردستان را سرزمین عراق تازی، خوزستان، عراق اجم (عجم)، آذربایجان و دیار بکر دانسته و شانزده نشستگاه زیر را نیز در قلمرو کردستان دانسته است: آلانی، الیشتر، بهار، خفتیان، دربند تاج خاتون، دربند زنگی، دزییل، سلطان‌آباد، چمچمال، شهرزور، قرمینسین، کرند و خوشان، کنگور، ماهیدشت، هرسین، وسطام (مستوفی، ۱۹۱۵: ۱۸۳).<sup>۱</sup>

در کتاب «دایرةالمعارف اسلام» نیز، توضیحی ذیل واژه‌ی کردستان آمده است کردستان سرزمینی است چهار برمانند که پهنا‌ی آن از نیمروز خاوری، لرستان، به اپاختر باختری، ملاطیه گسترده‌گی دارد. درازای آن در اندازه‌ی ششصد میل و پهنا‌ی میانگین آن، میان ۱۲۰ تا ۱۵۰ میل است. پهناورترین جای آن که میان موصل و آرات است، در اندازه‌ی ۲۵۰ میل می‌باشد.<sup>۲</sup>

دکتر محمد معین در کتاب فرهنگ اعلام فارسی می‌نویسد: کردستان سرزمینی است در باختر ایران، زیستگاه خاندان‌ها و دودمان‌های جوانمهر کُرد که میان کردستان عراق، ترکیه و آذربایجان و کرمانشاه و همدان است و کردستان بزرگ، سرزمینی است در آسیای باختری که بخش‌هایی از آن در ترکیه، عراق، سوریه و شوروی نیز هست و در گذشته، یکی از استان‌های بزرگ ایران به شمار می‌رفت که به انگیزه‌ی ظلم و ستم و ناشایستگی پادشاهان ایران و پیدایی کشمکش‌های مذهبی، بخش‌هایی از آن از خاک کشور جدا شد و به خاک کشورهای بیگانه پیوست.<sup>۳</sup>

آیت‌الله مردوخ کردستانی، در کارنامه‌ی خود، مرز و گستره‌ی کردستان را این گونه می‌نویسد: کردستان از سوی اپاختر، به ارمنستان و از سوی خاور به آذربایجان و عراق تازی و خوزستان، که سلسله جبال زاگرس در این بخش است، و از سوی نیمروز، به عراق تازی و از سوی باختر، به رود فرات و استان‌های نیمروز آسیای کوچک پایان می‌گیرد (مردوخ کردستانی، ۱۳۵۵: ۵۱).<sup>۴</sup>

به گفته‌ی باسیل نیکیتین؛ رخت افکنندگان کوهستان زاگرس، به دستاویزی سنگ‌نبشته‌ها بابلی و آشوری و انشانی، تیره‌های: «لولو، گوتی، کاسی، مانایی، نایری، سوپاری، اورارتو، میتانی، کردوک و ماد.» بودند و همگی این تیره‌ها اجداد و نیاکان کُردان به شمار می‌آیند و هر کدام با گویش‌های جداگانه که از یک زبان آریایی و ایرانی سرچشمه می‌گرفت، گفت و گو می‌کردند (نیکیتین، ۱۹۵۶: ۸-۱۲).<sup>۵</sup>

مینورسکی، درباره‌ی کرد و زبان کردی می‌نویسد: بن‌پایه‌ی کردان، یا به گفته‌ی درستتر، آغاز پیدایش آنان در کردستان، فرایرسی است که تا به امروز، در کشمکش بوده و باورهای گونه‌گونی در این باره، از سوی دانشمندان پژوهشگر گفته شده است. نویسندگان هنجارگر، در پژوهش و کنکاش پیرامون کردستان، نام‌های بسیاری را نوشته‌اند که همانند واژه‌ی (کُرد) بوده است و بر این باور بوده‌اند که کردان، از بازماندگان کاردوخی‌ها هستند و گزنفون هم، که در سال ۴۰۱ پیش از زایش، هنگامی که فرماندهی ده هزار سرباز یونانی را بر دوش داشته، آنان را مشاهده کرده است. بدین‌سان نژادی که درباره‌ی او سخن می‌گوییم، چند سده پیش از زایش مهر، در سرزمین کردستان جای‌گزیده است و ما خوب می‌دانیم که کردان، نه تنها به زبان آریایی سخن می‌گویند، بلکه زبان آنان، از خانواده‌ی زبان‌های ایرانی است و بر پایه‌ی همین دستاویز، می‌توان گفت: مادها، که در سال ۹۱۱ پیش از زایش، چیره شدند، نیاکان کردان هستند.

۱- نك: حمداله مستوفی، نزهةالقلوب، به اهتمام لسترنج لیدن، ۱۹۱۵، رویه‌ی ۱۸۳.

2- The Encyclopedia of Islam, Vol II, p. 1130, London 1927.

۳- نك: دکتر محمد معین، فرهنگ اعلام فارسی، تهران، ۱۳۵۲، رویه‌ی ۱۵۵۸ و نك: درککنان، کرد و کردستان، برگردان: جواد هاتقی، تهران، ۱۳۲۸، رویه‌ی ۲۵ و نك: دکتر صدیق صفی‌زاده، فرهنگ ماد، پانزخست، تهران، ۱۳۶۱، رویه‌ی ۵.

۴- شیخ محمد مردوخ کردستانی، تاریخ مردوخ، تهران، ۱۳۳۵، پاژ ۱، رویه‌ی ۵۱.

۵- کرد و کردستان، باسیل نیکیتین، بیروت، ۱۹۵۶، رویه‌ی ۸-۱۲.

## زبان کُردی

زبان کُردی، یکی از زبان‌های بنیادی ایرانی و از بازمانده‌های زبان مادی است و امروزه، کُردان ایران، ترکیه، عراق، سوریه لبنان، اردن، ارمنستان و آذربایجان، که بیش از ۶۰ میلیون نفر هستند، به آن زبان سخن می‌گویند.

هرودوت، کارنامه نگار [دروغ‌نویس] یونانی، در کارنامه‌ی خود، واژه‌هایی از مادها آورده، که این واژه‌ها همگی در کردی امروزی کاربرد دارند. واژه‌گانی مثل:

- سپاکو (sipako) (سگ ماده): که در گویش‌های زبان کُردی کنونی، سگ را سپه (sipa) - سپاک (sipak) - سپلوك (sipllok) - سپلوت (sipllot) - سگ (sag) می‌گویند.
- پراسو (parasu) (دنده): که در کردی این واژه، بدین صورت کاربرد دارد.
- آسن (asan) (آهن): در کردی، این واژه، به کار می‌رود.
- وزرکه (wazraka) (بزرگ): در کردی: وزورگ (wizurg) - گَ وَرَه (gawra) و گَپ (gap) گفته می‌شود (زکی، ۱۹۶۱: ۶۹؛ پیرنیا، ۱۳۴۳: ۱۶۸؛ مینورسکی، ۱۹۶۸: ۳۷؛ یاسمی، ۱۳۱۶: ۷۳؛ معین، ۱۳۵۶: ۴؛ صفی‌زاده، ۱۳۶۱: ۲۱-۲۲).<sup>۱</sup>

ایرانشناس نامی دارمستیر، می‌نویسد: اوستا در زمان مادها فرود آمد و زبان مادی همان زبانی است که اوستا با آن نوشته شده و زبان کُردی، بازمانده‌ی همان زبان دانست.

مینورسکی، زبان کُردی را یکی از زبان‌های کهن ایرانی و هماهنگ با اوستایی و پارسی باستان و پهلوی می‌داند و می‌نویسد: بدون هیچ گونه گمانی باید بگوییم که زبان کُردی از خانواده‌ی اپاختر باختری زبان‌های ایرانی است. کشمکش و اختلافاتی که میان فارسی و کُردی دیده می‌شود، همانند دگرگونی‌هایی است که میان همه‌ی زبان‌ها و گویش‌های همگانی و بنمایه دیده می‌شود (مینورسکی، ۱۹۶۸: ۳۷).<sup>۲</sup>

ادموندز، خاورشناس نامی، در گفتاری که در مجموعه‌ی جمعیت آسیای مرکزی نوشته است: اکنون به‌درستی پیداست که زبان کُردی، یکی از زبان‌های کهن ایرانی و از بازمانده‌های زبان مادی است که دارای ویژگی‌های برجسته می‌باشد. این زبان که در ایران باستان رایج بوده و به وسیله‌ی کُردان نگهداری شده، در بین زبان‌های شرقی تنها زبانی است که به جز سخن‌ها و گزاره‌های آیینی از آمیزه و چیرگی زبان بیگانه به دور مانده و کلمات و باورداشت‌ها و واژگان آریایی کهن را حفظ نموده و دارای گویش‌ها و گونه‌های جوراجوری است (زنگنه، ۱۳۴۷: ۱۵۲).<sup>۳</sup>

## گویش‌های زبان کُردی

### ۱- گویش یا زبان واژه‌ی فارسی

این گویش دارای گونه‌های پشتو، آسی، بلوچی، تاجیکی و دری است. امروزه بیشتر مردم ایران، افغانستان، قفقاز، گرجستان، بلوچستان ایران و پاکستان و افغانستان، تاجیکستان و ازبکستان به آن سخن می‌گویند.

گونه‌ی «پشتو»، که در افغانستان کاربرد دارد، به نویسه‌ی فارسی نوشته می‌شود و کهن‌ترین بازمانده‌ی آن، از سده‌ی شانزدهم زایش است. گونه‌ی «آسی» نیز، بازمانده‌ی گویش سکاهای باختر است. گونه‌ی آسی که به نویسه‌ی روسی نوشته می‌شود، در اپاختر قفقاز متداول است. سرزمین آسی‌ها به دو بخش اپاختری و نیمروزی تقسیم گردیده است. بخش اپاختری آن در فدراسیون روسیه است

۱- نک: محمد امین زکی، خلاصه تاریخ کرد و الکردستان، بغداد، ۱۹۶۱، رویه‌ی ۶۹ و نک: حسن پیرنیا، تاریخ مشرق قدیم، تهران، ۱۳۴۳، رویه‌ی ۱۶۸ و نک: مینورسکی، الاکراد، برگردان معروف خزنده‌دار، بغداد، ۱۹۶۸، رویه‌ی ۲۱ و نک: رشید یاسمی، کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، تهران، ۱۳۱۶، رویه‌ی ۷۳ و نک: دکتر معین، فرهنگ اعلام فارسی، تهران، ۱۳۵۶، رویه‌ی ۴ و نک: دکتر صدیق صفی‌زاده، فرهنگ ماد، پانزخست، تهران، ۱۳۶۱، رویه‌ی ۲۱-۲۲.

۲- نک: مینورسکی، الاکراد، رویه‌ی ۳۷.

۳- نک: سرلشگر مظفر زنگنه، دودمان آریایی (کرد و کردستان)، تهران، ۱۳۴۷، رویه‌ی ۱۵۲.

و بخش نیمروزی، جمهوری گرجستان. گونه‌ی «بلوچی»، در بلوچستان ایران و پاکستان و افغانستان کاربرد دارد. این گونه به نویسه‌ی فارسی نوشته می‌شود. گونه‌ی «فارسی دری»، دنباله‌ی کردی میانه‌ی زردشتی است. این گونه که در زمان یعقوب لیث صفار، زبان فراگیر ایرانیان مسلمان شد، کم‌کم جانشین دیگر زبان‌های ایرانی، همچون سغدی، خوارزمی، پهلوی اشکانی و بلخی گردید و در گستره‌ی پهناوری از هندوستان تا اروپا و از دریای خوارزم، تا شاخاب فارس رایج شد. امروزه فارسی دری نیز زبان گویش مردم مناطقی از افغانستان و تاجیکستان و ازبکستان است (ابوالقاسمی، ۱۳۴۸؛ ارناسکی، ۱۳۵۸؛ خانلری، ۱۳۶۶؛ یارشاطر، ۱۹۶۶: ۱).<sup>۱</sup>

## ۲. گویش کرمانجی ایاختری

این گویش دارای گونه‌های بوتانی، بادینانی (به‌دینانی)، شم‌دینانی، زازایی، قوچانی است. برخی از پژوهشگران و زبان‌شناسان کرد، زازایی را یک گویش جداگانه می‌دانند، اما این گویش، کرمانجی ایاختری است. برخی از مردم ماکو، ارومیه، خوی، سلماس، شرانی‌های افشار، قوچان، بجنورد، درگز، شیروان، و در گیلان برخی از مردم فاراب، رودبار و در مازندران، گردان نور، در دماوند، گردان جاوان و همچنین همه‌ی گردان کردستان ترکیه، سوریه، لبنان و روسیه و بخشی از کردان کشور کردستان خودمختار عراق با این گویش، گفتگو می‌کنند. کهن‌ترین برمانده و نوشته‌ای که با این گویش نوشته شده؛ نامه‌ی آشویی زردشتیان کرد، «جلوه» و «مصحف رش» است که در سده‌ی پنجم کوچی نوشته شده است (صفی‌زاده، ۱۳۵۵).<sup>۲</sup>

واژه‌ی کرمانج<sup>۳</sup>، که بر این دسته از کردان گفته می‌شود، از دو واج به هم پیوسته است: نخست «ج»، پسوندی است که باید آن را جدا کرد، آن‌گاه مانده‌ی واج، دو بخش می‌شود: نخست: «کر»<sup>۴</sup>، که کوتاه شده‌ی «کرد»<sup>۵</sup>، است و دیگر «مان»<sup>۶</sup> که همان «ماننایی»<sup>۷</sup>، است که از تیره‌ی کردانی بوده‌اند که در سده‌ی نهم پیش از زایش، در زاگرس، فرمانروایی کرده و در زمان فرمانروایی ماد، به مادها پیوسته‌اند.<sup>۸</sup>

## ۳. گویش کرمانجی میانه

برخی این گویش را، گویش کرمانجی نیمروزی می‌دانند که نادرست است. این گویش دارای گونه‌های سورانی، مکرمانی، بابانی، اردلانی می‌باشد. کردان مه‌باد، بوکان، سردشت، میان‌دوآب، بانه، سقز، مریوان، جوانرود، سنندج، شاهین دژ و افشار در ایران، و بیشتر کردان رواندز، حریر، اربیل، پشدر، کرکوک، سلیمانیه و پنجوبین عراق، با آن گفتگو می‌کنند. کهن‌ترین اثری که به این گویش در دسترس است، اشعار شاعرانی چون عابدین جاف و ملا الیاس و ملاقدور و ملانصور شهرزوری و برخی دیگر در سده‌ی هشتم هجری است (حمه خورشید، ۱۹۸۵: ۴۰؛ صفی‌زاده بورک‌هیی، ۱۳۵۵: ۵).<sup>۹</sup>

۱- نك: محسن ابوالقاسمی، درباره‌ی زبان آسی، تهران، ۱۳۴۸ و نك: ارناسکی، ای. م. مقدمه‌ی فقه‌اللغه‌ی ایرانی، ترجمه‌ی کریم کشاورز، تهران، ۱۳۵۸ و نك: علی اکبر جعفری، ادبیات بلوچ، مجله‌ی سخن، دوره‌ی ۱۵ و نك: علیاکبر جعفری، پشتو، مجله‌ی سخن، دوره‌ی ۱۷، و نك: پرویز خانلری، تاریخ زبان فارسی، پاژ ۱، تهران، ۱۳۶۶ و نك احسان یارشاطر، زبانها و لهجه‌های ایرانی، شماره ۴۰ لغتنامه‌ی دهخدا، رویه‌ی ۹ و پس از آن نك. Elfendein, D. H., The Baluchi Language, London, 1966.

۲- نك: دکتر صدیق صفی‌زاده بورک‌هیی، همانندی واژه‌های فارسی و کردی (کرمانجی شمالی)، تهران، ۱۳۵۵، رویه‌ی ۱.

3- kurmanj-kirmanj

4- kur-kir

5- kurd

6- man

7- mannayi

۸- نك: امیر شرفخان بدلیسی، مقدمه‌ی شرفنامه، به خامه‌ی محمد عباسی، رویه‌ی ۳۶.

۹- نك: فواد حمه خورشید، اللغة الكردية، التوزيع الجغرافي اللهجاتها، وزارة الثقافة و الاعلام، دار الثقافة و النشر الكردية، ۱۹۸۵، رویه‌ی ۴۰، و نك: دکتر صدیق صفی‌زاده بورک‌هیی، همانندی واژه‌های فارسی و کردی (کرمانجی جنوبی)، تهران، ۱۳۵۵، رویه‌ی ۵.

#### ۴. گویش گورانی

این گویش دارای گونه‌های اورامی تخت، ژاورویی و لهونی می باشد. کردان ژاورود، اورامان تخت، نوسود و پاوه در ایران و کردان توبلی و بیاره در کردستان آزاد شده با آن سخن می گویند. برخی از تیره‌های کرد مانند زنگنه و سیاه منصور و روزیبانی و برخی از تیره‌های گوران نیز با این گویش سخن می گویند. این گویش در آغاز پیدایش اسلام، زبان شعر و ادب سرایندگان و گویندگان گرد بوده و دورنمایی است از زبان کردی باستان (اوستایی) و پهلوی (صفی زاده، ۱۳۵۵؛ صفی زاده، ۱۳۵۰).<sup>۱</sup>

شمس قیس رازی، در کتاب خود، «المعجم فی معاییر اشعار العجم» که در آغاز سده‌ی هفتم هجری آن را نوشته است، می گوید: خوشترین اوزان فهلویات است که آهنگ آن را اورامان خوانند و آوای اورامن یا اورامنان نمودار آهنگ مردم سرزمین اورامان کردستان است که به گویش گورانی یا اورامی سخن می گویند (محمدبن قیس الرازی، ۱۳۳۵: ۷۸).<sup>۲</sup>

یادگاریهایی که از گویندگان ری به زبان رازی مانده است، این را می‌رساند که زبان مادی تا گستره‌ی ری نیز وجود داشته است و بر پایه‌ی یک شیوه و روش سرشتی، روستا به روستا و شهر به شهر، دیگرگون می‌شده است. چنان که از برخی تکه‌ها، جسته جسته از زبان بن مایه‌ی مردم قزوین، در سده‌های پیش به دست می‌آید، آشکار می‌گردد زبان این شهر نیز، زبان مادی یا کردی، (بدین چم که از برگرفته‌های زبان کردی یا خویشاوندان نزدیک کردی) بوده است. شهر همدان نیز دارای همین دسته زبان بوده است و امروز نیز در زبان مردم ساوه، ملایر، نهاوند و تویسرکان و برخی دیگر از شهرها و تیره‌های میانه و باختر ایران، و همچنین شمیران و دماوند و دیه‌های نزدیک تهران، واژگان کردی بسیاری یافت می‌شود.<sup>۳</sup>

با آنچه گفته شد، گویش گورانی یا اورامی، که کارنامه نگاران و نویسندگان کهن آن را پهلوی و آثار و ادبیات منظوم‌اش را «فهلویات» نام برده‌اند، از گویش‌های کهن زبان کردی به شمار می‌رود و برخی از نکات و گفته‌های جالب توجه دستور زبان‌های باستانی ایران را نیز در خود پاس و نگه‌داری کرده و برخلاف گویش‌های دیگر ایرانی، در به کار بردن کرده‌ها، نام‌ها، گواژه‌ها و گوناژه‌ها، نشانه‌ی (نرینه و مادینه) به کار می‌رود (صفی‌زاده بوره‌کاهی، ۱۳۷۵؛ ایوبیان، ۱۳۴۲).<sup>۴</sup>

#### ۵. گویش کرمانجی نیمروز: لکی و لری

«لکی»، این گویش دارای گونه‌های کلهری، ایلامی، کوه دشتی، شیروانی و گروسی می‌باشد. کردان کرمانشاه، ماهیدشت، کلیایی، دینور، قصر شیرین، کرد، صحنه، گهواره، همدان، و نیریز در ایران و کردان خانقین، مندلی، بدره و کوت در کردستان آزادشده‌ی عراق با آن سخن می‌گویند. کهن‌ترین اثری که به این گویش در دسترس است، دیوان سروده‌های ملاپریشان است که از سده‌ی هشتم هجری به یادگار مانده است (صفی‌زاده، ۱۳۵۵).<sup>۵</sup>

#### ۶. گویش لری

این گویش نیز، گویش کرمانجی نیمروزی به شمار می‌آید. این گویش دارای گونه‌های فیلی، بختیاری، هفت گلی و سوسنگردی می‌باشد. مردم دزفول، شهرگرد، چهارمحال و پشتکوه، خرم‌آباد، الشتر، الیگودرز و پیرامون آن‌ها با آن سخن می‌گویند. پیداست هر یک از

۱- نک: همانندی واژه‌های فارسی و کردی (گورانی)، دکتر صدیق صفی‌زاده تهران، ۱۲۵۵، رویه‌ی ۱ و واژه‌های همانند در پهلوی و کردی، دکتر صدیق صفی‌زاده، تهران، ۱۳۵۰، رویه‌ی ۵.

۲- نک: المعجم فی معاییر اشعار العجم، شمس‌الدین محمدبن قیس الرازی، تهران، ۱۳۵۵، رویه‌ی ۷۸.

۳- نک: مهنامه‌ی ماد، گفتار: سرزمین ماد، شماره‌ی ۲، سال ۱۳۲۴، رویه‌ی ۳.

۴- نک: آذری، یکی از گویش‌های باستانی زبان کردی، نامیق صفی‌زاده (بوره‌کاهی)، تهران، ۱۳۷۵، انتشاراتکارنگ. و نک: علامت مذکر و مؤنث در کردی، دکتر عبیدالله ایوبیان، تبریز، ۱۳۴۲، رویه‌ی ۶ و نک: همانندی واژه‌های فارسی و کردی (اورامی)، دکتر صدیق صفی‌زاده (بوره‌کاهی)، رویه‌ی ۲.

۵- همانندی واژه‌های فارسی، و کردی (لری- لکی)، دکتر صدیق صفی‌زاده، تهران، ۱۳۵۵، رویه‌ی ۱ و ۲.

این گویش‌های بومی، با نگره به شیوه‌های زبانشناسی، دارای گونه‌های جوراجوری است که زبان گفتار مردم آن سرزمین‌ها را بنیاد می‌نهد.<sup>۱</sup>

لُر، یکی از تیره‌های کُرد است و تیره‌هایی که در کوهستان‌های باختری ایران، از گستره‌ی آسیای کوچک، تا خاک پارس، جای داشته‌اند، در آغاز اسلام همگی، این تیره‌ها را به نام کرد می‌خواندند. نام لُر نخستین بار در نوشته‌های استخری و مسعودی دیده می‌شود. مسعودی، «اللریه» را گروهی از کردان شمرده و استخری هم از «بلاد اللور» سخن رانده است. در آن سده‌ها، شهری به نام «لور»، در دو فرسخی دزفول آباد بوده و می‌توان گفت که نخست تیره از کردان، که در آن شهر، یا نزدیکی‌های آن جای داشته‌اند، به نام «لریه» یا «لُر»، شناخته شده‌اند. سپس آن نام، به دیگر تیره‌ها رخنه کرده و کوهستان‌هایی که نشیمن آن تیره‌ها بوده، «لرستان»، یا سرزمین لرها نامیده شده است. یاقوت هم در سده‌ی هفتم کوچی، نام لُر را به یکی از تیره‌های کُرد، که در کوهستان میان خوزستان و اصفهان زندگی می‌کردند، نام برده و زیر نگینی را که آنان زندگی می‌کرده‌اند، به نام «بلاد اللر» یا «لرستان» نام می‌برد (کسروی، ۱۳۵۶: ۲۴۵).

دکتر محمد معین، در فرهنگ فارسی (اعلام) می‌نویسد: در ۵۰۰ هجری، یک صد خانواده‌ی کرد فضولی هم از سوریه وارد شدند و در سرزمین‌های وزرای خورشیدی جای گرفتند و در آغاز سده‌ی هفتم و هشتم هجری تیره‌های تازه‌ی زیر درفش هزار اسب لُر بزرگ، گرد آمدند. همه‌ی این تیره‌ها که از سوریه آمده بودند، کوچ کرده‌های کرد بوده‌اند و در آغاز سده‌ی هشتم ابن بطوطه، نزدیک بهبهان و رامهرمز، آن گاه که به سوی پایتخت لُر بزرگ می‌رفته از این کردان دیدار کرده است (معین، ۱۳۵۲: ۱۸۰۷).<sup>۲</sup>

با آن چه گفته شد لُر، شاخه‌ی از تیره‌ی کرد و گویش لُری یکی از گویش‌های زبان کردی می‌باشد (Nuvala, 1948: 112).<sup>۳</sup>

شیخ مردوخ کردستانی، در پاژ نخست کارنامه‌ی خود می‌نویسد: نزدیکترین گویش‌های کردی، به پهلوی، نخست گویش لُری است. چه جایگاه لرها به کانون پهلوی کهن، بسیار نزدیک و از آمیزه با بیگانگان هم به دور بوده است. چرا که مردم کلد و آشور هم چندان برماند نپذیرفته‌اند و دیگرگونی گویش نداده‌اند. پس از لری، گویش کلهر به زبان پهلوی نزدیکتر است؛ سپس گویش گورانی؛ سپس اورامی و گیلکی و پس از آن کرمانجی (مردوخ کردستانی، ۱۳۳۲: ۴۵). اما گویش گوران و کرمانج، به فراسوی نزدیکی با کلد و آشور، یک اندازه‌ی با واژه‌گان آن‌ها آمیزه گشته، که برخی از واژگان آن‌ها، به درستی همان واژه‌ی کلد یا آشور است.<sup>۴</sup>

### واژه‌ی کُرد در زبان‌های ایرانی و دیگر زبان‌ها

- در زبان سومری: گوتی، جوتی، جودی، کوتی، کورتی.
- در زبان آشوری و آرامی: گوتی، کوتی، کارتی، کاردو، کارداکا، کاردان، کارکتان، کارداک.
- در زبان پهلوی: کورت = (کرد)، (کورتیک) = کُردی.
- در زبان ایرانی: کورتیوس، سیرتی، کورد راها.
- در زبان یونان و روم: کاردوسوی، کاردخوی، کاردوک، کردوکی، کردوخی، کاردویکای.
- در زبان ارمنی: کُردوین، کورچیغ، کورتیغ، کُرخ، کورخی.
- در زبان تازی: کردی، کاردوی، باکارد، کارتایوه، جوردی، جودی (اورنگ، ۱۳۴۶: ۳۸؛ صفی‌زاده، ۱۳۷۵).<sup>۵</sup>

۱- نک: درس زبان کردی، دکتر محمد صدیق مفتی‌زاده، پاژ ۱، رویه ۵.

۲- نک: کاروند کسروی، به کوشش یحیا ذکاء، تهران، ۱۳۵۶، رویه ۲۴۵.

۳- نک: فرهنگ فارسی (اعلام)، دکتر محمد معین، تهران، ۱۳۵۲، رویه ۱۸۰۷.

4- The luri and Diafuli Dialects: by Dr. J. M. nuvala, 1948, p. 112.

۵- نک: تاریخ مردوخ، پاژ نخست، آیت‌الله مردوخ کردستانی، تهران، ۱۳۳۲، رویه ۴۵.

۶- نک: کردشناسی، م. اورنگ، تهران، ۱۳۴۶، رویه ۳۸ و نک: پژوهشی درباره‌ی ترانه‌های کُردی، دکتر دکتر فاروق صفی‌زاده، ایران جام، ۱۳۷۵، پیشگفتار.

در میان کردان، بیش از ده کیش وجود دارد همگی، برگرفته از آیین مزدیسنا و مهر مزدایی هستند. آیین‌هایی همچون ایزدیان یا ایزدیان، که کیش‌های شمس و ساره‌یی، جدا شده‌ی از آن هستند، و یارسانیان یا آیین یارسان. که از آن نیز، چند کیش شبک، سارلی،<sup>۱</sup> علی‌اللهی و بجورانی،<sup>۲</sup> جدا شده است. نام دیگر یارسانیان، کاکه‌یی و اهل حق است. مسلک‌های درویشی (تصوف) یا طریقت نقشبندیه و قادریه منشعب از آیین مزدیسنا هستند. همچنین فرزنان و روش سهروردی، یا فرزنان اشراق نیز، کیشی در زمره‌ی آیین مزدیسناست.

### آیین یارسان

پیش از هر چیز، به چم واژگان نام‌های یارسان می‌پردازم: یارسان، اهل حق، کاکه‌یی، شبک و گوران. همه‌ی این نام‌ها یک چم دارد. «سان»، به چم پادشاه و خورشید و ایزد است. «یارسان»، به چم یار خورشید. در کهن، مهریان و زردشتیان، به همدیگر یار می‌گفتند. اهل حق و علی‌اللهی، هر دو به یک چم می‌باشد. «اهل حق»، دیگرگون شده‌ی واژه‌ی اِلی هو = اِلی آهوراست. «اِلی» یکی از ایزدان کهن آریایی بوده و «هو»، همان آهوراست و اِلی هو یا علی‌اللهی، که همان اِلی‌الاهی خواهد بود، به چم یارمزداست. «کاکه‌یی»، به چم برادر و آیار و یا ای یار است. عتاران (ایاران)، همان انجمن یاران ایرانی بودند که با دشمنان ایران، مبارزه می‌کردند. کاکه‌یی‌ها هم، دنباله رونده‌گان راه‌آیاران هستند. واژه‌ی کاکه، از واژه‌ی اوستایی «گاآکه» گرفته شده است که به چم بزرگ و امیر آمده است.<sup>۳</sup> در یکی از بندهای نوشته‌ی مینوی آیین یارسان، به نام «کلام پردیوری»، همین چم در چم (کاکا) آمده است.

سه‌ید شاه‌به‌دین مهره‌مو:

کوردی	نوورمان پوشا، نوورمان پوشا چا له‌وح و ته‌حقیق، شه‌رتمان نوشا	کاکانه ئه‌زهل نوورمان پوشا ده‌ستگیرشه‌رتمه‌ن، سه‌یدحه بیب شا. <sup>۴</sup>
اوانکاری لاتین	ka:kə  na azall, nu:rima:n poia  dast gN̄r ɪartman, sayid habN̄b ɪa .	"sayid ɪa h badN̄n maramo : nu:rima:n poia , nu:rima:n poia  cʂa  lawh-u-tahqN̄q ɪartima:n poia
اوانکاری پارسی	سَ ی د شاه بَ دین مَ رَ مَ : وَر و وواژ، وَر وِرَن گَرگَ سییا و و ه ر لَش چَرَم نَ	وَرَس بِرئ، چو وار سَـرِن گُشَلِ مَ م رئ، دو و بَ ر نَ.
بزرگان فارسی	نور پوشیدیم، نور پوشیدیم در نامه‌ی زندگی، عهد و پیمان نوشیدیم	ای یار در پسین، نور پوشیدیم کاکا حبیب شاه، در پیمان، دستگیر ماست.

«شبک، یا شاه بگ، نیز به چم شاه بغ می‌باشد که همگی برمی‌گردند به یارسان، یا یار خورشید، به چم ایزدپرستان.  
«گوران» نیز، تیره‌ی بزرگی از گردان هستند که همگی پیروی آیین یارسان می‌باشند. گوران، همان گبران (گبر = گور + آن = گبران) است. این واژه به چم «گبر»، یا «زردشتیان» می‌باشد. گوران و گور و گاور = gora:n-gawra-ga!wir، دیگرگون شده‌ی گبرند که تازیان، واژه‌ی «گُفر» را از همین واژه تراشیده‌اند!

۱- سارلی‌ها، خود را از تیره‌ی کاکه می‌دانند. سارلی‌ها نوشتاری خجسته به زبان فارسی دارند که برگرفته از اوستای کهن می‌باشد. سارلی در اوستایی به چم: سروری، رهبری آمده‌ساز: سروری، بزرگی. سری: رهبری، پیشوایی. سار: پیشوا، رهبر، فرمانروا، برتر. سارالی = سار: سروری، اِلی: خدای آبرهام: سروری‌الی.  
۲- بجوران: آنان خود را «الهی» می‌دانند. بجوران در اوستا به چم: خداداده است: بغودات: آفریده‌ی خدا، خداداده بیج: بخشش. رَن: پهنه‌ی نبرد، آشفته کردن.  
۳- نك: آیین مهر در میان گردان، پروفور فاروق صفی‌زاده (مهرکیش اوستا)، انتشارات ایران جام، رویه‌ی ۴۹۵ و نك: باورداشتهای آریاییان، فاروق صفی‌زاده، رویه‌ی ۱۶۹۵.  
۴- نك: دستنبشته‌ی کلام پردیوری، نامه‌خانه‌ی دودمان بوره که بی، به شماره‌ی ۱۶۹۷.

کیش یارسان، در میان برخی تیره‌های گُرد و پارس ایران، عراق، ترکیه و برخی کشورهای دیگر (جدا شده‌ی از میهن سترگ ایران زمین)، دارای پیروانی است. در این کیش، نشانه‌های فراوانی از آیین مزدیسنا به چشم می‌خورد که پیوستگی و پیوند این کیش را با آیین مزدیسنا نشان می‌دهد.

کیش یارسان، از سه پایه بود یافته است؛ این سه پایه: کردار نیک، گفتار نیک و اندیشه‌ی نیک است که در آیین مزدیسنا نیز، همین سه، پایه و بنیاد آیین می‌باشد. (سلطان اسحاق - یا) سان سه‌اگ برزنجی، که بنیانگذار این کیش نامیده شده، یاران و پیروان خود را به پانزده دسته، بخش کرده است. این دسته‌ها که در نامه‌ی مینوی و آیینی یارسانیان - سرانجام - آمده، چنین است: فرشتگان چهارگانه، هفت تن، هفتوانه، هفتاد و دو پیر، هفت خلیفه، یاران قولتاس، هفت خادم، هفت هفتوان، چهل چهل تنان، نود و نه تن، شست و شش نوکر کمر زرین، هزار و یک بنده، بیور هزار بنده، بیوند بنده یا بنده‌ی بی‌شمار.<sup>۱</sup>

به باور یارسانیان، سان سه‌اگ، از مادری باکره، زاده شده است. سروده‌های نامه‌ی مینوی کیش یارسان، همگی ده آهنگی می‌باشد. که همسنگ با گاتا‌های آشوزردشت و برخی نوشته‌های دینی دیگر آریاییان است. این سروده‌ها، به گویش گورانی - هورامی - (پهلوی آذری) می‌باشد. سروده‌های ده هجایی، در ایران باستان، باب بوده. در زبان پهلوی، چه در برمانده‌های مانوی، و چه در آثار اشکانی و ساسانی، بیشتر سروده‌ها ده هجایی می‌باشد.

نامه‌ی سرانجام، دارای شش بخش است که بخش نخست آن، به نام دوره‌ی هفتوانه می‌باشد. یکی از سراینده‌گان سروده‌های سرانجام، پیر شهریار زردشتی هورامی است که یکی از موبدان موبد آیین مزدیسنا بوده است.

یکی دیگر از بخش‌های نامه‌ی سرانجام، هفتاد و دو پیر است.<sup>۲</sup> واژه‌ی هفتاد و دو پیر، که در کیش یاری، یک دسته از پیران می‌باشند، در کهن، نزد آریاییان (ایرانیان)، آشویی شمرده شده، چنان چه «یسناس»، دارای هفتاد و دو بخش است. گشتی و بند زردشتیان نیز، از هفتاد و دو نخ، بافته می‌شود. یکی دیگر از بخش‌های سرانجام، به نام «بارگه بارگه» هفتاد و دو بند سروده است.

آشو زردشت پاک، با هفتاد و دو تن از موبدان، در حال ستایش مزدا، به شهادت رسیدند و آشویی بودن «هفتاد و دو»، به یادمان این رویداد شایان تاریخی می‌باشد.

در سرانجام آمده است که گردش مخلوقات، در روی پُلی به نام پردیور = pirdNwar، انجام می‌شود.<sup>۳</sup> پردیور، در کیش یارسان، همان پُل «چین و ت» در آیین مزدیسناست. پیروان یارسان، در هنگام جشن‌ها و عیدهای خود، از هفت میوه سود می‌جویند که این کار، در آیین مزدیسنا نیز باب است. یارسانیان، سلمان پاریسی و خواجه حافظ شیرازی و همچنین بابک خرم‌دین و حسن صباح را نیز از پیران برگزیده‌ی کیش یاری می‌دانند و سروده‌های حافظ را بخش‌هایی از نامه‌های مینوی کیش خود می‌پندارند. به خاکسپاری مردگان یارسانیان نیز همچون آیین آگندن مرده، در آیین مزدیسنا می‌باشد. تیره‌ی گوران، که در پیش از آن سخن راندم، خود را تیره‌ی بهمنی و از نژاد بهمن پیشدادی می‌دانند. یارسانیان بر این باورند که تا روز رستاخیز، هفت بار مزدآهورا، در تن مردمی خود را می‌نمایاند.

جایی را که یارسانیان، برای نیایش گرد می‌آیند، جمخانه می‌گویند و به این گرد آمدن نیز، جم گفته می‌شود.<sup>۴</sup> جم، واژه‌ی اوستایی است که به جم گرد آمدن و انجمن می‌باشد. به جشن نیز، جم گفته می‌شود.

یارسانیان، سه روز روزه می‌گیرند - در هر سال - و پس از پایان سه روز، جشن جم را بر پا می‌دارند. در این جشن، یکی از بندهای نوشته

۱- نك: آیین مهر در میان گُردان، رویه‌ی ۴۲۱، و نك: نوشته‌های پراکنده درباره‌ی یارسان، مطبوعاتی عطایی، چاپ نخست، تهران، ۱۳۶۱، رویه‌ی ۲۷، دکتر صدیق صفی‌زاده (بوره‌کبیدی) و نك: سرسپردگان، سید محمدعلی خواجه‌الدین، کتابخانه‌ی منوچهری، چاپ نخست، ۱۳۶۲، رویه‌ی ۲۶.

۲- نك: آیین مهر در میان گُردان، رویه‌ی ۴۴۰ و نك: نوشته‌های پراکنده درباره‌ی یارسان، رویه‌ی ۱۲ و نك: دوره‌ی هفتوانه، جزوی از نامه‌ی مینوی سرانجام، صدیق صفی‌زاده، انتشارات طهوری، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۱، رویه‌ی ۱۹.

۳- نك: آیین مهر در میان گُردان، بخش باورداشته‌ها، و نك: نوشته‌های پراکنده درباره‌ی یارسان، رویه‌ی ۱۰ نك: باورداشته‌های آریاییان، رویه‌ی ۱۴۲. و نك: سرسپردگان، رویه‌ی ۱۱۹.

۴- نك: باورداشته‌های آریاییان، فاروق صفی‌زاده (مهرکیش اوستا)، انتشارات ایران جام، رویه‌ی ۲۶۸۱ و نك: دوره‌ی هفتوانه، رویه‌ی ۸۶. و نك: سرسپردگان، رویه‌ی ۴۷.

ی سرانجام را، با آواز «سیاچمانه = sÑya! c§ama!na» می خوانند. آواز «سیاچمانه»، یکی از کهن ترین آوازهای کُردی می باشد. واژه‌ی سیاچمانه، به چم سیاچمانه یا (دستارِ سیاه) می باشد. در زمان مادان، مغان، سروده‌های گائاها را با آوازی ویژه می خواندند. مغان، یکی از طبقات آیینی بودند و پوشش و جامه‌ی ویژه‌ی داشتند. پوشش ویژه‌ی مغان به رنگ سیاه بود و دستاری سیاه نیز به سر می بستند. به آنان سیاپوش یا سیاه دستار (سیاه جامانه) می گفتند. سیاه جامانه یا سیاه چمانه، یادگار آن دوران است.

در یکی از سروده‌های کیش یاری، این گونه به چم پرداخته شده است

جهم کابه‌ی شهریف، قیبله‌ی یارانن  
جهم یورتی کردار، نیاز دارانن  
جهم نه بیای شون پیر بنیا مینن  
باچهن سه د دینار، ههرکس یه ک ره نگهن  
جهم قهول وقهرار ده ستی ده ستگیرن  
جهم فتوای شهره‌ت، سه‌رمه‌ستان مه ستن  
جهم جهو زی شادی، سه‌رسپه‌رده نهن  
جهم حه للی موش‌کیل، مه تله بدارانن  
جهم راگه‌ی راستن، ره زای باری یهن  
جهم سازی سوحبت دیده‌ی کیانی یهن  
جهم سولتانی جهم، ساحیب سه‌رانن  
جهم لایق فه پول، پوخته‌ی پوسانن  
په نا بهر ئه‌و جهم، ئه‌ر بیداری یهن  
جهم جه می ده لیل، جهمی ده سگیرن  
هه‌ق بین ژه ئه‌ده ب رای هه ق ته‌رسانن  
جه‌مال نیازان، ئه‌و جهم بافه‌ران.<sup>۱</sup>

قیبله‌ی یارانن، قیبله‌ی یارانن  
جهم غه‌زهب به خشن، رحمت فارانن  
جهم خه تم ته مام دوعا و ئامینن  
جهم دافید ره‌هبر، ههر فه قتی ته نگهن  
جهم سیفه ت سه‌ر مه شق پیر مووسی پیرن  
جهم ره ننگین ره‌زبار خزمت فه ده‌ستن  
جهم نه‌ز رونیا‌ز، کردار که‌رده نهن  
جهم یه عنی مه سجید، یاری یارانن  
جهم هوو هوو مه‌ستان، سه‌دای یاری یهن  
جهم ئه‌زل ئه‌رکان، دیده‌ی گیانی یهن  
جهم جه مالی شامها فه جه مغانن  
جهم جه می یاری، گهردی دو سانن  
جهم فیکر و فرسه ت قه‌لای یاری یهن  
جهم ئه‌و بیا و به س، پادشا و پیرن  
جهم راگه‌ی گوفتار بی ده بستانن  
یاران. یافه‌ران، کول یا جهم که‌ران

چوردی

qiblay yaranan, qiblay yaranan  
jam qazab baxlan, rahmat varanan  
jam xatmi tamam doa - u - aminan  
jam daved rahbar, har vaqte tangan  
jam sifat sarmaiq pir musi piran  
jam rangin razbar xizmat va dastan  
jam nazr - u - niyaz, kirdar kardan  
jam yaeni masjid, yari yaranan  
jam huhu mastan, saday yariyan  
jam azall arkan, diday giyaniyan  
jam jamali iam hava jamxana  
jam, jami yari gardi dosanan

jam kabay iarif, qiblay yaranan  
jam yorti kirdar, niyaz daranan  
jam na beyay ion pir binyaminan  
be c§an sad dinar, har kasyak rangan  
jam qawl - u - qarar dasti dasgiran  
jam fitway iarbat, sarmastan mastan  
jam jawzi iadi, sar sipar danan  
jam hal-li muikil, matllab daranan  
jam rragay rastan, rrazay bariyan  
jam sazi suhbat diday kayaniyan  
jam sultani jam, saheb sarana  
jam layid va pol, puxtay posanan

آوانگاری لاتین

۱- نک: دستنویس سرانجام در نامه خانه‌ی دودمان بوره که بی، و نک: بزرگان یارسان، دکتر صدیق صفی‌زاده (بوره‌که‌بی)، انتشارات عطایی، تهران، ۱۳۶۳، رویه‌ی ۱۲۱.

jam fikr - u - firsat qalay yariyan  
 jam aw biya - u - bas, padîa - u - piran  
 jam ragay guftar be dabistanan  
 yaran yawaran, kul ya jam karan

جَم كَا بَ ی شَرِّیْف، قِیْبَلِی یَارَانَن  
 جَم ۛی تِی كَرْدَار، نِیَاز دَارَانَن  
 جَم نَب یَا ی شُن پِیْر بِنِیَامِی نَن  
 بَا چَن سَد دِیْنَار، ە رَكْس ۛی كَ رَنگَن  
 جَم قَوْل و قَرَار دَسْتِی دَسْتِی دَسْتِی رَن  
 جَم فَتَوَا ی شَرِّبَت، سَرْمَسْتَان مَسْتَن  
 جَم جَوَزِی شَادِی، سَر سِپَر دَنَن  
 جَم حَلَلِی مَوْش كِیْل، مَ تَلَب دَارَانَن  
 جَم رَاگِی رَاس تَن، رَزَا ی بَارِی ۛن  
 جَم سَا زِی سَوْحَبَت دِی دِی كِیَا نِیِن  
 جَم سَوْلْتَانِی جَم، سَا حِ ب سَ رَان  
 جَم لَایِق فَ پُل، پَوْخ تِی پُسَانَن  
 پِزْنَا بَر أُو جَم، أَر بَ دَارِی ۛن  
 جَم جَمِی دَلِیْل، جَمِی دَس گِی رَن  
 ە ق بِیْن رَّ أَدَب رَا ی ە ق تَرَسَانَن  
 جَمَال نِیَازَان، أُو جَم بَا ف رَان»

جَم، نِیَا شِگَا ه و فَرگَا هِ أَشَوِی (كَعْبَه) و رَوِیگَا ه یَارَانَسْت  
 جَم، فُرَزَوَهَر كَرْدَار نِیَا زِدَارَانَسْت  
 جَم، رَا ه خَجَسْتَه ی پِیْر بِنِیَامِیْن اَسْت  
 جَم، سِیْمَا ی أَهْوَرَا یِ پِیْر مَوْسَا و  
 جَم، رَزَبَار رَنگِی نَسْت و دَسْتِگِیْرِی مَرْدَم  
 جَم، نِیَاز و كَرْدَار نِیَك  
 جَم، مَزگَت یَارِی یَارَان  
 جَم، هَوُهَوِی مَسْتَان و آوَا ی یَارِی سَسْت  
 و فَرْمَانِ بِنِیَا دِیْنِ بِنِیَا ی جَانَسْت  
 و زِیْبَا یِ سِیْمَا ی شَا هَسْت  
 و یَارِی گَرْد دَوْسْتَان  
 جَم، جَا یگَا ه اَنْدِیْشَه و دژ یَارِی سَسْت  
 جَم، جَا یگَا ه فَرْمَانِ پَادِشَا ه و پِیْرَانَسْت  
 و جَا یگَا ه أَزْمُون و آمُوْش و دَبَسْتَانَسْت

pana bar aw jam, ar bedariyan  
 jam jami dalil, jami dasgiran  
 haq bin zşa adab ray haq tarsanan  
 jamall niyazan, awjam bavaran.

قِی ب لِی یَارَانَن، قِی ب لِ ی یَارَانَن  
 جَم غَزَب بَخْشَن، رَحْمَت فَارَانَن  
 جَم خَتَم تَمَام دُعَا و آمِیْنَن  
 جَم دَا فِ د رَه بَ ر، هَر فَقَتِ تَنگَن  
 جَم سِیْفَتِ سَر مَشَقِ پِیْر مَوْسِی پِیْرَن  
 جَم رَنگِیْن رَزَبَار خَزْمَتِ فَدَسْتَن  
 جَم نَزْر و نِیَاز كَرْدَار كَرْدَنَن  
 جَم ۛن عِنِی مَس جِی دِ، یَارِی یَارَانَن  
 جَم هَوُهَوِ مَسْتَان، سَدَا ی یَارِی ۛن  
 جَم أَزَل آرکان، دِی دِی گِی یَا نِیِن  
 جَم جَمَالِی شَامَهَا فَ جَم خَان  
 جَم جَمِی یَارِی، گَرْدِی دُسَانَن  
 جَم فِیكِر و فَر سَسْت قَلَا ی یَارِی ۛن  
 جَم أُو بِیَا و بَس، پَادِشَا و پِی رَن  
 جَم رَاگِی گَوْفَتَار بَ دَبَس تَانَن  
 یَارَان یَا فَرَان، كَوْل یَا جَم كَ رَان

رَوِیگَا ه یَارَانَسْت  
 جَم، زَدَا یْنْدَه ی بَدِی سَت و بَارَانْدَه ی نِیكِی و خَوِی  
 و بَه جَا یِ أَوْر نِیَا یِش و سَتَا یِش اِیْدُون بَاد  
 جَم، دَاوُود رَهْبِیْر اَسْت؛ دَر هَنْگَا مَه ی تَنگِی  
 جَم، پِیْمَانِ دَسْتِ دَسْتِگِیْر سَسْت  
 و جَا ی فِتْوَا و وَجْر دَهْنْدَه ی مِی مَسْتَانَسْت  
 و گَرْدِی سِپِنْد سَر سِپَر دَنَسْت  
 و زَدَا یْنْدَه ی تَنگِی هَا سَسْت  
 جَم، رَا ه رَاسْت و خَوْش نَوُودِی مَزْدَا سَسْت  
 جَم، جَا یگَا ه اَنْجَمِن كِیَا نِیَان  
 جَم، پَادِشَا ه جِم دَارَنْدَه ی سَرَانَسْت  
 و زِیْبَا یِ پِشْمِیْنَه پَوْشَانَسْت  
 و كِسِی كَه بَه جَم پَنَاه بَرْد، بِیْدَار مِی گَرْدَد  
 جَم، آ یْنَه ی نِشَان دَهْنْدَه ی رَا ه و جِم بِیْدَارِی سَسْت

آوینکاری پارسی

بهرکردان فارسی

راست‌تپینان، در راه راست، هراسنا کند یازان، یاوران، از برای جمکران  
زیبایی نیاز را فرو فرستید.

جم‌نشینان، نباید کمتر از هفت نفر باشند. کسانی که به جم می‌آیند، باید هر کدام کمر خود را از روی جامه ببندد، تا رشته، از کمر هر يك، به رشته‌ی کمر دیگر پیوست داده شود و چنبره‌وار، به هم پیوندند. در هنگام انجام جم، پیر؛ تنبور زدن آغاز می‌کند و سروده‌های آیینی می‌خواند. گرد آمده‌گان نیز آن را دوباره می‌کنند. یارسانیان سه چیز را از همه با ارزشتر می‌دانند: به جمخانه رفتن، نیاز دادن و قربانی کردن. برای هر نفر یاری، نیک آنست که در شبانه‌روز، پنج بار، هنگام سپیده، نیمروز، ایوار، فرو شدنگاه و هنگام خفتن، به جمخانه برود و نیازی به جم پیشکش کند.<sup>۱</sup> یارسانیان، به سه رهایی‌دهنده باور دارند. این سه رهایی‌دهنده، همگی از دوشیزه‌گانی باکره زاده شده‌اند. نام این سه: شاه خوشین، بابا ناووس، سان سه‌هک برزنجی.<sup>۲</sup>

یارسانیان، بر این باورند که: رستم و کیخسرو و پشوتن و جاماسب، زنده هستند و پنهان. در رستاخیز بازپسین، هنگام بازپسین رهایی‌دهنده، آنان نمایان شده و به همراه سان سه‌هک، آیین راستی را بر همه‌ی جهانیان فرا می‌خوانند. بنا به باور یارسانیان، آدمی دارای ریزه‌یی از هستی آهورامزداست. این ریزه‌ی آهورایی، که در تن مردمی هست، همیشه در نزد پاکان و برگزیدگان در گردش می‌باشد. در سروده‌های آیینی یارسان آمده است: «آدمی، از هنگام آفرینش، تا روز پسین، هزار و یک جامه دیگرگون می‌کند و با دیگرگونی هزار و یک جامه، روان او به جاودانگی می‌پیوندد. این گونه آدمیان، که از نیکان خواهند بود، به فردوس برین شاد خواهند گشت. اما بدکاران، فروهرشان به بدن جانوران، گزندگان و خسترها می‌رود. بنابراین به جانوران نباید گزند و آزاری رساند.»<sup>۳</sup>

در «بارگه بارگه»،<sup>۴</sup> که بخشی از نامه‌ی سرانجام است، نمایان شدن فروهران امشاسپندان را، در پیکره‌ی پادشاهان و بزرگان و سرداران ایرانی، بازگو می‌کند. در این بخش، درباره‌ی چگونگی جامه پوشی نیز گفتگو شده است و چنین پیداست که جامه پوشی را، امشاسپندان انجام می‌دهند؛ بدین گونه که فروهر امشاسپندان، در تن مردمان پاک، خود را می‌نمایند و در جامه‌ها و کالبدهای گونه‌گون، در میان مردم نمایان می‌گردند. چنان که بنیامین، سردسته‌ی امشاسپندان هفتگانه، در زمان‌های گذشته، در جامه‌ی بزرگان و پیغمبران تاییده و به راهنمایی جهان و جهانیان پرداخته است. بنابه نامه‌ی سرانجام، نخستین پادشاهی که در جامه‌ی آدمی، به رسایی رسید و نور و فروغ آهورایی در او نمایان شد، هوشنگ شاه بود. او، آتش را بر مردم شناساند.

در نامه‌ی آشویی اوستا نیز، هوشنگ شاه در شمار یارسایانیست که به فره‌ی ایزدی رسیده است. در «فروردین یشت»،<sup>۵</sup> کرده‌ی ۱۳۷، به فروهر هوشنگ، درود فرستاده شده است و در «زامیاد یشت»،<sup>۶</sup> کرده‌ی ۲۶ نیز، از او یاد شده.<sup>۷</sup> در کرده‌ی ۲۸ از کرت ۱ «بُندَه‌شن»،<sup>۸</sup> می‌خوانیم: که ایرانیان از پشت هوشنگ هستند. در کرده‌ی ۳، از کرت ۳۴ همین نوشتار آمده که: پس از زن و شوهری ماشیه و ماشیوی (مشیه و مشیانه) تا خلقت هوشنگ، ۹۳ سال به دراز کشیده شده است.

پادشاه دیگری که در نامه‌ی سرانجام، از او یاد شده، و در جامه و کالبد آدمی، به پایه‌ی آهورایی رسیده، کیکاووس شاه است. در «بارگه بارگه»، آمده است، «مزدا آهورا و امشاسپندان، به جهان آخشجی فرود آمدند و گوهر مزدا، در جامه و کالبد کیکاووس شاه نمایان شد و روان امشاسپندان آسمانی نیز در جامه‌ی گردان آن روزگار، پهلبنانی همچون رستم، گیو، گودرز، بهرام و زواره نمایان شد.

۱- نك: آیین مهر در میان کردان، رویه‌ی ۳۹۵ و بخش باورداشت‌ها و نك: سرسپردگان، رویه‌ی ۶۳ و ۷۶ و نك: دوره‌ی هفتوانه، رویه‌ی ۸۷.

۲- نك: آیین مهر در میان گردان، بخش باورداشت‌ها و نك: دوره‌ی هفتوانه، رویه‌ی ۲۶ و ۲۷ و نك: بزرگان یارسان، رویه‌ی ۲۷ و ۵۳، ۴۷ و نك: نوشته‌های پراکنده درباره‌ی یارسان، رویه‌ی ۲۳ و نك: سرسپردگان، رویه‌ی ۲.

۳- نك: آیین مهر در میان کردان، رویه‌ی ۴۱۲ و نك: شاهنامه‌ی حقیقت، نعمت‌اله جیحون آبادی، به کوشش دکتر محمد مکر، تهران، ۱۳۴۵، رویه‌ی ۱۸۰، انتشارات طهوری، و نك: سرسپردگان، رویه‌ی ۱۴ و نك: نوشته‌های پراکنده درباره‌ی یارسان، رویه‌ی ۴۲.

۴- نك: بزرگان یارسان، رویه‌ی ۲۵ و نك: نوشته‌های پراکنده، رویه‌ی ۴۴.

۵- نك: آیین مهر در میان کردان، رویه‌ی ۴۸۰ و نك: اوستا، برگردان مهرکیش اوستا (پروفسور فاروق صفی‌زاده) و نك: نوشته‌های پراکنده، رویه‌ی ۴۶ و نك: یشتها، گزارش پوردادود، تهران، ۱۳۴۶، باز ۱، رویه‌ی ۱۷۸.

خیمه و بارگاه آهورایی در مازندران فرود آمد و مردم را به راه راست و مزدیسنا فرا خواند.<sup>۱</sup> در اوستا نیز: کیکاووس شاه، یکی از پادشاهان با فرّ و شکوه کیانیست. در «شاهنامه ی فخر ایران، فردوسی بزرگ، کیکاووس، یکی از پادشاهان با فره ی کیانی است که پس از پدر، بر اورنگ مینشیند.

در نامه ی «زلال زلال»، یکی دیگر از نوشته های آیینی یارسان، آمده است: «پیر بنیامین، آن شکارچی آهورایی و شاهباز بی آغاز، دام خود را گسترد و کیکاووس را به فرمان ملك تاووس، به سوی آسمان فرا خواند و جامه ی رسایی و جاودانه گی را به تن او پوشانید.»<sup>۲</sup> به جز هوشنگ و کیکاووس شاه، که در جامه و کالبد انسانی به پله ی آهورایی رسیده اند، و نور آهورایی در آنان نمایان گشته، در نامه ی «سرانجام»، نام برخی دیگر از پادشاهان و سرداران ایرانی آمده است؛ همچون: جمشید، نوذر، داراب، ایرج، کیخسرو، لهراسب، گشتاسب، بهمن، همای، اردشیر بابکان، شاپور نخست، شاپور دوم، بهرام گور، انوشیروان، هُرمز، زال، رستم، آرش و آشوزدشت (درود بر فروهر پاکشان باد).

رسایی یا فره ی ایزدی، از باورهای دین مزدیسناست و از زمان های کهن، در باور ایرانیان بوده است. در اوستا به آن «خوره ننگه» xiwara = «خوره» و در پهلوی «خوره» = xiwara، و در فارسی «فر» و «فره ی ایزدی»، یاد شده است. در آیین مزدیسنا، فره، فروغی است ایزدی؛ به دل هر که بتابد، از همگنان برتری می یابد. از پرتوی این فروغ است که کسی به پادشاهی می رسد و براننده ی اورنگ و تاج می گردد.<sup>۳</sup> در «برهان قاطع»، آمده است: «خوره یا فره، نوری است از سوی یزدان، بر آفریننده گان می تابد و با آن می توانند به بزرگی ها و کارها و پیشه ها برسند. این نور، به پادشاهان بزرگ جهان نیز می تابد.»<sup>۴</sup> سهروردی در «حکمة الاشراق»، می گوید: «خوره یا فره، نوری است که از بود خداوندی پخش می گردد و بدان، مردم بر یکدیگر بزرگی یابند و به فروزه ی آن، هر يك به کاری و پیشه یی برسند.»<sup>۵</sup> در «زامیاد یشت»، آمده است که: «فر، بهره ی ناموران و پادشاهان و پارسایان گردید و از پرتوی آن، رستگار و کامروا شدند. این فر، همیشه از آن ایرانیان بوده و تا پیدایی سوشیانت و دامنه ی رستاخیز، از ایران، روی برخواهد تافت.»<sup>۶</sup> چنان چه در کرده های ۲۵-۲۶ زامیاد یشت، از فر هوشنگ، نخستین پادشاه پیشدادی سخن رفته و پس از آن، در کرده های ۲۷ تا ۲۹، از تهمورث، یاد شده و پس از آن، در کرده های ۳۰-۳۴، درباره ی فر جمشید، سخن به میان آمده است.

در آیین یارسان، هفت پارسا، دارای فره ی ایزدی بوده اند: ۱. بَهلول مادی، ۲. بابا سرهنگ دودانی، ۳. شاه خوشین لرستانی، ۴. بابا ناووس سرگتی، ۵. سان سهاک برزنجی، ۶. شاه ویس قرمزی، ۷. آتش بگ. این هفت تن، نشانه ی هفت امشاسپند، در آیین مزدیسنا می باشند. در کیش یارسان، آفرینش، در ۶ روز انجام پذیرفته است.<sup>۷</sup> در اوستا نیز، آفرینش در شش فرود آمدنگاه انجام شده که آن را «گاهانبار» گویند. در نامه ی سرانجام، از نخستین مردم نر، به نام «مشیه»، و نخستین مردم ماده، به نام «مشیان» یاد شده است.

در دفترهای کیش یارسان، با گرامیداشت فراوانی، از آشوزدشت یاد شده است. یکی از جشن های یارسانیان، در پیرامون گذر آشوزدشت، از رودخانه ی سپیدرود است. در یکی از سروده های یاری آمده: «آشوزدشت، همراه با چند تن از یاران خود، در سفر بلخ، به رودخانه یی رسیدند که بسیار ژرف بود. راهی دیگر در پیش نبود. دشمن نیز در پی آنان، روان. به فرمان زردشت، آب رودخانه شکافت و راهی باز شد. زردشت و یاران او، از آن گذشتند.» به دست آویز همین معجزه آشوزدشت و پیروزی و رهایی او و یارانش، همه ساله

۱- نك: نسخه ی خطی نامه ی سرانجام، بخش بارگه بارگه، بند ۶۶، نامه خانه ی دودمان بوره که یی، و نك نوشته های پراکنده، رویه ی ۴۸.  
 ۲- نك: دستنوشته های نامه ی زلال زلال، از شاه ابراهیم آی وت، بایگانی در نامه خانه ی دودمان بوره که یی، تهران، و نك: نوشته های پراکنده، رویه ی ۵۰.  
 ۳- نك: باورداشتهای آریاییان، رویه ی ۲۶۵۰، و نك: یشتها، جلد ۱، رویه ی ۵۱۳ و نك: نوشته های پراکنده، رویه ی ۵۱.  
 ۴- نك: برهان قاطع، ابن خلف تبریزی، به کوشش محمد عباسی، تهران، ۱۳۴۴، رویه ی ۴۵۷.  
 ۵- حکمة الاشراق، شهاب الدین یحی سهروردی گرد، تهران، ۱۳۳۱، رویه ی ۲۶۱.  
 ۶- نك: یشتها، جلد ۲، رویه ی ۳۱۴.  
 ۷- نك: آیین مهر در میان گردان، بخش باورداشت ها و نك: نوشته های پراکنده، رویه ی ۱۱۹ و نك سرسپردگان، رویه ی ۴۰.

یارسانیان جشنی بر پا می‌دارند. در میان یارسانیان، آتشکده، یکی از جاهای بسیار مقدس و خجسته است. چنانچه مزدا آهورا، در یکی از سروده‌های کیش یاری، به آتشکده می‌رود و در آنجا زردشت را به پیامبری برمی‌گزیند. در نامه‌ی «دوره‌ی شاه خوشین» آمده است:

کوردی	ئهو ئاته شخانه، ئهو ئاته شخانه زه رده شت ش کیاست پهری فه‌رمانه	باره گای شام وهسته ن، ئهو ئاته شخانه به‌رگوزیده ش که‌رد، نه رووی زه مانه. <sup>۱</sup>
لاتین آوانگاری	baragay ìam wastan, aw ataìxana bar guzidas kard, na rruy zamana."	"aw ataìxana, aw ataìxana zardaìti-ì kiyast pare farmana
پارسی آوانگاری	اَو اَتَّ خانَ، اَو اَتَّ ش خانَ زَر دَ ش ت ش کی یا سَتِ پَر فَ رمانَ	بارگای شام وَس تَن، اَو اَتَّ ش خانَ بَرگو زی دَش کَ رَد، نَن رووی زَمَان.
فارسی بگردان	در آن آتشکده و زردشت را، از برای پیشبرد فرمان‌ها	شاه ما، آهورامزدا، فرود آمد برگزید، از میان مردمان زمان.

بدین گونه، یارسانیان، آفرانه و دود آتش را خجسته می‌دانند و آن را نشانه‌ی آفرینش می‌خوانند. چنان چه در یکی از سروده‌های کیش یاری، آمده است:

کوردی	ئاته‌ش زه‌روورن، ئاته‌ش زه‌روورن سوزانی جیهان، ته‌جه‌لی نوورن	گراگر گران، ئاته‌ش زه‌روورن روشنی زوله‌مات وه‌قوبه‌ی نوورن. <sup>۲</sup>
لاتین آوانگاری	girra girr girran, ataì zaruran rroìini zullamat wa qub-bay nuran."	"ataì zaruran, ataì zaruran sozani jihan, tajal-li nuran
پارسی آوانگاری	آتَش زَرورَن، آتَش زَرورَن سُ زانی جیهان، تَجَل — لی نورَن	گ راگر گران، آتَش زَرورَن رشنی زولمات، و قوبه‌ی نورَن.
فارسی بگردان	آتَش اَشوویست آفرینش جهان از آذر است	زبان‌های درخشان آتش، خجسته‌ست آذر آهورا، تاریکی‌ها را به روشنایی دیگرگون می‌سازد.

در یکی از بخش‌های سرانجام آمده است: «زردشت پیامبر را، در کودکی دزدیدند و او را در میان آتش افکندند. سه روز در آتش بود. هنگامی که آتش، خاموش گشت، زردشت را دیدند که در میان آتش، به بازی پرداخته است. و این گونه، آتش، بر زردشت سرد شده بود.» در جایی دیگر آمده است: «به فرمان آهورامزدا، یکی از بزرگان یاری – به نام بابا یادگار – را، هنگام کودکی، برای پابرجایی بی‌گناهی او، به فرمان داوود شاه، به آتش افکندند. پس از سه روز، بابایادگار را، در میان زبانه‌های آتش، در بازی کردن دیدند.»<sup>۳</sup>

در میان یارسانیان، سه روز روزه هست. آن نیز به شادباشی‌رهایی زردشت، از دست دزدان و سوختن وی در آتش است. در میان زردشتیان نیز – در کهن – سه روز روزه بوده است. زردشتیان، در کهن، به شادمانی‌رهایی آشو زردشت از آتش، سه روز روزه می‌گرفتند. در درازای سه روزی که، آشو زردشت را دزدیده بوده‌اند، پدر و مادر گرام او، چیزی نخورده بوده‌اند و از ناراحتی و اندوه، نتوانسته‌اند لب به خوراک بزنند. بر همین پایه، پیروان مزدیسنا، به گرامی‌داشت پدر و مادر آشو زردشت، سه روز روزه می‌گرفته‌اند.

۱- نك : نوشته‌های پراکنده، رویه ی ۶۸. و نك : بند ۶۲ از بارگه بارگه، سروده ی موبد موبدان پیر شهریار اورامی.

۲- نك : دستنبنشته‌ی بارگه بارگه، بایگانی در نامه‌خانه ی دومان بوره که بی تهران.

۳- نك : بزرگان یارسان، دکتر صدیق صفی‌زاده، رویه ی ۷۱ و ۷۲ و ۷۳.

نام آشو زردشت، در نوشته‌های آیینی یارسان، به فراوان آمده است. در «بارگه، بارگه»، آشو زردشت، پیامبر است که از سوی آهورامزدا، برای راهنمایی مردم برگزیده شده. آشو زردشت، با گمراهان و بدان‌دیشان، می‌ستیزد و از نیک و بد سخن می‌راند. در بند ۹ بارگه بارگه، آمده است:

میردان خواجهام، میردان خواجهام زهرده شت په یدابی وه فرمان شام چه نی گومراهان ستیزا وه کوچ	میردان خواجهام، میردان خواجهام زهرده شت په یدابی وه فرمان شام چه نی گومراهان ستیزا وه کوچ	کوردی
"mirdani xuwajam, mirdani xuwajam zarrdaît payda bi wa firmani ìam cşani gumrrahan siteza wakoc	pare azmayi mirdani xuwajam awestaî award pare xas - u - am makoîa pare yariaîwa - u - rrocş."	آوانگاری لاتین
پَرِ آزمايی مِ ردان خواجهام اوس تا ش او رد پَرِ خاس و ام مَكُ شَا پَرِ یاریش و وُچ	مِ ردان خواجهام، مِ ردان خوا جام زَر دَشت پَی دا بی وَ ف رمان شام چَ نی گوم راهان س تِ زاوُکُ چ	آوانگاری پارسی
برای راهنمایی مردم، مزدا آهورا و او، اوستا را برای همه، به ارمغان آورد و از برای برپایی آیین یاری، شب و روز در کوچیدن بود.	از سوی آهورامزدا، زردشت برگزیده شد زردشت را به پیامبری برگزید با گمراهان، مبارزه و ستیز کرد و کوچید	برگردان فارسی
در بند ۶۲ بارگه بارگه، که از سروده‌های پیر شهریار هورامی زردشتی است، آمده: «به فرمان آهورامزدا، زردشت برای دستگیری و راهنمایی مردم برگزیده شد تا مزدا را ستایش کند و آتشکده‌ها را بنیاد نهد، تا پرتو و فروغ آهورا در آن‌ها بتابد و به گسترش آیین مزدیسنی یاری رساند. نیایش و دعای او، در درگاه آهورا برآورده می‌شود و بارگاه آهورایی در آتشکده‌ها فرود می‌آید.» <sup>۲</sup> در نامه ی «زُلال زُلال»، که در پیرامون راه و روش‌های آیین یارسان نوشته شده، آمده است: <sup>۳</sup>		
یادگار نان، زولال کوی زه مان نامش گوشتاسب بی شام و بی گومان کاکه م زهرده شت بی، پووره ی ئسپیمان.	زولال کوی زه مان، زولال کوی زه مان چاگا غولامان جه م بین جه لامان ئه ز ئه و ناووس بیم، روشن کردم مان	کوردی
"zullall koy zaman, zullall koy zaman caga qulaman jam binjalaman az aw nawus bim rroîin kirdim man	yadigari nan, zullall koy zaman namiî guîtaîp bi ìam - u - beguman kakam zardaît bi, puray ispiman."	آوانگاری لاتین
یادگار نان، زُلال کُی زَمان نامش گُ ش تاسب بیشام و بِ گُ مان کاکم زَرَدَش ت بیپوَزی اسپِی مان.	زُلال کُی زَمان، زُلال کُی زَمان چاگا غولامان، جَم بن جَلامان اَز اَو ناووس بیم زُ شَنکِردم مان	آوانگاری پارسی

۱- نك: نوشته‌های پراکنده، رویه ی ۶۷ و نك: دستنوشته‌ی سرانجام کاکلی، بند ۹ از بارگه بارگه، سروده‌ی پیراستگوی قره‌داغی.

۲- نك: نوشته‌های پراکنده، رویه ی ۶۸.

۳- نك: دستنوشته‌ی زلال زلال: سروده‌ی بابا یادگار، و نك: نوشته‌های پراکنده، رویه ی ۶۸.

زردشت، نبیره ی اسپیمان، در زمان پادشاهی گشتاسب شاه کیانی، پدیدار گشت و مردم، دسته دسته پیرامون او گردآمدند و راه و روش او را برگزیدند. وی، آتشکده ها را روشن کرد و همه ی جهانیان را به سوی یکتاپرستی و خداشناسی فرا خواند.

بزرگواران فارسی

اسپیمان، همان واژه ی اوستایی «سپیتمه» میباشد که یکی از تیره های گروه بزرگ ماد، در آنتروپاتیا (کردستان) بوده است. در بند دیگر نامه ی «زلال زلال»، آمده است که: «زردشت در استون، سر بر آورده و مردم، آیین او را پذیرفته اند. او، استاد سخن و سخنانش، چون زر و گوهر بوده است. هر کس آیینش را پذیرفته باشد، در دو جهان بی نیاز است.»<sup>۱</sup> «استون»، یا «استوناوند»، یکی از بخش های «ری» بوده است. در نوشته های یارسانیان، ابراهیم، نمودار زردشت یاد شده است. چنانچه در سروده ی «بابا یادگار» آمده است.

کوردی	کاکهم ئیبراهیم دوون زهرده شتهن	دوون وه دوون ئاما، ئه رواش نه گه شتهن. <sup>۲</sup>
آوانگاری لاتین	"kakam ibrahim duni zarrdaïta dun wa dun ama, arrwaï na gaitan."	
آونگاری پارسی	کاکم ابراهیم، دون زر دشتن	دون و دون آما، آرواش نگ شت ن.
بزرگواران فارسی	یارما، ابراهیم، فروهر و جامه ی زردشت است	جامه به جامه آمده، فروهر او در گشت و گذار می باشد.

یارسانیان، ابراهیم را زردشت نمی دانند، بل، بر پایه ی باور به دونادون – جامه به جامه شدن – بر این باورند که فروهر زردشت، به تن ابراهیم درآمده است. در شاهنامه نیز، سروده هایی آمده که گویا زردشت را ابراهیم دانسته است. که چه پیداست؛ این سروده ها را به شاهنامه افزوده اند و سروده ی خود فردوسی بزرگ نیست. در «زلال زلال»، ابراهیم، یکی از یارسانیان است که برای گسترش آیین یارسان، بسی تلاش کرده است. در سروده های دینی یارسان، از نوشتار مینوی اوستا، یاد شده است. چنانچه در «زلال زلال»، آمده:

کوردی	زولال ئاویستا، زولال ئاویستا	ئه سل ده فته ره ن، زولال ئاویستا
بنیام زهرده شته ن، ده فته ره ده ستا		زاتش به باده ی شه هنشامه ستا. <sup>۳</sup>
آوانگاری لاتین	aslli daftaran, zullall awesta zatiï ba baday ïahinïa masta."	" zullall awesta, zullall awesta binyam zardaïtan, daftar wa dasta
آونگاری پارسی	زُلال اوس تا، زُلال اوس تا	اَسَل دَف ت ر ن، زُلال اوس تا
ب ن یام زرد شتن، دَف ت ر و د س تا		زات ش ب بادی شه ن شام س تا.

اوستا، نخستین نوشتار دینی یارسانیان است که برای زردشت – جلوه گه بنیامین – از سوی مزدا فرود آمده است. او پیامبر آهورامزدا بوده که فروهرش از باده ی آهورایی، سرمست گردید.

در یکی از نوشته های دینی دیگر یارسان، یکی از بزرگان یارسان – به نام قاسد – سروده است:

کوردی	یاران وهزاری، یاران وه زاری	شهووی دیم وه خهو، زهر دوشت وهزاری
یاوام وه حوزووور شا وه سهواری		په ی ئه رکان دین، ته مام ته یاری
واتش بوچه توو وه غه مباری		وه رهزای ره مزبار یار یادگاری
کردار و پندار، گوفتار یاری		مه بو خاس مه بو وه رهدا باری. <sup>۴</sup>
آوانگاری	ïawe dim wa xaw, zarduït wa zari	"yaran wazari, yaran wa zari

۱- نك: دستنبشته ی زلال، زلال، سروده ی شاه ابراهیم آیوت، در نامه خانیه دودمان بوره کهیی، و نك نوشته های پراکنده، رویه ی ۷۳.

۲- نك: نوشته های پراکنده، رویه ی ۷۴.

۳- نك: دستنبشته ی زلال زلال، و نك: نوشته های پراکنده، رویه ی ۷۷.

۴- نك: دستنبشته ی دیوان قاسد، بایگانی در نامه خانیه دودمان بوره کهیی.

yawam wa huzur ìawa sawari  
watìl biwac̣ša tu wa qam bari  
kirdar - u - pindar, guftari yari

pay arkani din, tamam tayari  
wa rrazay rramzbar yar yadigari  
mabo, xas mabo, wa rrada bari."

ش و دیم و خو، زردشت و زاری  
پی آرکان دین، تمام ت یاری  
و ر زای رمزبار یار یادگاری  
مب، خاس ماب، و زدا باری.

یاران و زاری، یاران و زاری  
یا وام و حوزور شا و سواری  
واتش بواچ تو و غ مباری  
کردار و پندار، گوف تار یاری

آوانگاری پارسی

ای یاران! شوی اشو زردشت را به خواب دیدم و اشک از چشمانم سرازیر شد، زیرا او، از ما ناخشنود بود. این بود که روانم به پیشگاه خداوندگار شتافت و برای پایه‌ی دین فرمود اندیشه و گفتار و کردار یارسانیان، باید نیک باشد و آن راه و روشی را، که به خشنودی رمزبار و بابایادگار پی‌ریزی کردیم، از یاد نبرید.

برگردان فارسی

رمزبار، لقب آشو زردشت است، چرا که زردشت را «وخشور سیمیری، به چم «پیغمبر رمزگوی»، نامبرده‌اند. یارسانیان نیز، سخنان بزرگان خود را، رمز و راز می‌دانند و چنین باور دارند که آیین آنان دارای رمز و رازهای ناگفتنی است و نباید آن را بنمایانند و برای همین است که آن‌ها را به کسان دیگر نشان نمی‌دهند و از دیگران پنهان می‌دارند. سیمیار، در فارسی نیز، به چم رمزگو می‌باشد. در آیین مهر، هنگامی کسی وارد کیش می‌شد، بدین گونه سوگند یاد می‌کرد: «با گرایشی استوار، سوگند یاد می‌کنم رازهایی را که پیران پرهیزگار و برادران من، بر من فاش کرده‌اند، فاش نسازم.»<sup>۱</sup>

در هستی‌شناسی مهرانه (عاشقانه) نیز چنین است. رازها و رمزهای فراوانی هست که آنها را رهروان، بر میزان پایه و طبقه‌ای که پیدا می‌کنند، می‌آموزند. در عرفان، هر کس به هر رازی که آگاه گشت، مهر خاموشی بر لب مینهد و از آن، جز با رازداران سخن نمی‌گوید. از این روست که یارسانیان، سیل‌های انبوه می‌گذارند که تا روی لب پایین بیاید و این، رمز آن است که دهان باید بسته باشد. «حافظ»، در پیرامون رازداری می‌فرماید:

بخواست جام می و گفت: راز پوشیدن.  
حدیث جان مپرس از نقش دیوار.  
جرم‌اش این بود که اسرار هویدا می‌کرد.

«به پیر میکده گفتم: که چیست راه نجات؟  
«به مستوران مگو اسرار مستی  
گفت آن یار کزو گشت سر دار بلند

«مولانا مولوی» نیز می‌فرماید:

لب خموش و دل پر از آوازه‌ها  
رازها دانسته و پوشیده‌اند  
مهر کردند و دهانش دوختند.

«بر لبش قفل است و در دل رازها  
عارفان که جام حق نوشیده‌اند  
هر که را اسرار حق آموختند

پیر شهریار زردشتی، فرزند جاماسپ، در نوشته‌ی آیینی خود، به نام «ماریف‌ت پیر شهریار»، می‌فرماید:

هوش ت ج کیاسته ی زنانای سیمیار بو.<sup>۲</sup>  
"goit ja watay pir ìaliyar bo  
هشت ت ج کیاسته ی زنانای سیم یارب.  
و به نوشته‌ی دانای سیمیار — آشو زردشت — هوش  
خود را بسپار.

گوش ت ج واته ی پیر شالیار بو  
"hoit ja kiyastay zanay simyar bo."  
گشت ج واتی پی شال یارب  
به گفتار پیر شهریار گوش فرا ده  
برگردان فارسی

۱- نک: آیین مهر در میان گردان، رویه‌ی ۱۸۹.

۲- نک: دستنبشته‌ی «ماریف‌ت و پیر شهریار»: سروده‌ی موبد موبدان، پیر شهریار زردشتی، بایگانی در نامه‌خانه‌ی بوره‌که‌بی، و نک: نوشته‌های پراکنده، رویه‌ی ۸۲.

پس واژه‌ی سیمیار، نمودار این است که آشو زردشت، در سروده‌های خود، بسیاری از رازهای دینی و دانش بشری را نمایان ساخته و بسیاری از ریزه کاری‌های هنری جهان آفرینش را به مردم نشان داده است برنامه‌ی آشکار و روشن و درخشانی، برای جهانیان آورده است. پس سیمیار به چه گوینده‌ی راز و نمایان کردن رازهای نهانی و ریزه کاری‌های جهانی است که با اندیشه‌ی مردم و زندگی آنان بستگی دارد.

پیر شهریار هورامی، در نوشتار خود، به تاخت و تاز تازیان و ددمنشی آنان، به هنگام یورش به سرزمین آهورایی ایران پرداخته و می‌فرماید:

وه‌روی وه وارو، وه‌روه وه رینه که‌رگه سیاه و هیله ش‌چه‌ر مینه	وه ریسه بریو، چووار سه رینه گوشلی مه میریو، دوو وه به رینه. <sup>۱</sup>	کوردی
waresa birryo, cşuwar sarena goille mameryo, duwa barena."	"warwe wawaro, warwa warena karga siyawaw hellai cşarmena	آوانگاری لاتین
وَر و وَوَاوُ، وَر وَرِنَ گَرگَ سییا و و ه ر لَش چَرَم نَ	وَرَس بِرِی، چو وار سَـرِنَ گُشَلِ مَ م رِی، دو و بَ ر نَ.	آوانگاری پارسی
برفی می بارد، برف خوره است ماکی سیاه، تخمش سفید است	رسن پاره گردد، چهار سره شود دیزی که سوراخ شود، دو در پیدا می کند.	برگردان فارسی

نیمه‌ی نخست بند یکم، یادآور تاخت و تاز تازیان و گزند آن‌ها به سرزمین ایران است. پیر شهریار، تازیان را همانند‌ی برف خره دانسته، که برف را می‌خورند و از میان می‌برند. نیمه‌ی دوم، فراخواندن ایرانیان، به یگانگی و بیم دادن از زیان ناسازگاری است. نیمه‌ی یکم بند دوم، نمودار رهایی ایرانیان، از ستم تازیان و مزده‌ی خوشبختی، پس از تیره بختی است. پیر شهریار، در جایی دیگر می‌فرماید:

راسی خاسی یه ن، راسی خاسی یه ن نه ك وه شی، به لکوو پاکی و پاسی یه ن	راسی، هه م مایه ی وه شی و خاسی یه ن دو شمنی چه نی دیو و داسی یه ن. <sup>۲</sup>	کوردی
rrasi ham mayay wai - u - xasiyan dui mini cşani dew - u - dasiyan."	"rrasi xasiyan, rrasii xasiyan nak wai balku paki - u - pasiiyan	آوانگاری لاتین
راسی خاسی یَن، راسی خاسی یَن نَك وشی بَلکو پاکی و پاسی یَن	راسی ه م مائی وشی و خاسی یَن دوش منی چنی دو و داسی یَن.	آوانگاری پارسی
راستی خوشبختیست هم خوشی و هم پاکی و پرهیزکاری ست	راستی، مایه ی خوشبختی و خوشیست و دشمنی با دیو و اهریمن و دیو یسنا یانست.	برگردان فارسی

این بند، برگردان نیایش «آشم و هو» می‌باشد.

ئا شیمه ووهوو وه هیشتم ئه ستی هی یه ت ئه شایی، وه هیشتایی ئا شیم.	ئاووشتا ئه ستی، ئاووشتا ئه همایی	کوردی
aweita asti, aweita ahmayi hiyat ałayi, wahiıtayi ałem."	"ałema wuhu wahiıtım asti hiyat ałayi, wahiıtayi ałem."	آوانگاری لاتین
آش م وُهو وُهی شتم آستی	اوش تا آستی، اوش تا آه مایی	نگار

۱- نک: تاریخ ادبیات کردی، پاژ نخست، دکتر صدیق صفی‌زاده (بوره که بی)، انتشارات ناجی، بانه، ۱۳۷۱، رویه ی ۶۰ نک: دستنبشته‌ی «پیر شهریار اورامی»، و نک: بزرگان یارسان، رویه ی ۴۵، و نک: کردشناسی، م. اورنگ، چاپ رنگین، تهران، ۱۳۴۶، رویه ی ۹۲.

۲- نک: تاریخ ادب کردی، دکتر صدیق صفی‌زاده، رویه ی ۶۵ و نک: دستنبشته ی نامه ی پیرشهریار زردشتی، موبد موبدان.

## هیئت آشایی، وهیش تایی آشم.

برگردان فارسی	راستی، بهترینست	خوشبختیست. خوشبختی برای کسی است که بهر بهترین راستی
	راست و پاک باشد.	
در بند دیگر نوشتار پیر شهریار، آمده است:		
کردی	هوومم دهر مانهن، هوو مم دهر مانهن هووم مایه‌ی جوانی بهر ئهورامانهن	هووم په ی گرد دهردی داروو و دهر مانهن هووم مایه ی وه شی دهروون زمانهن. <sup>۱</sup>
لاتین آوانگاری	hum pay gird darde daru - u - darmanan hum mayay wai darun zamanan."	"humim darmanan, humim darmanan hum mayay juwani bar awramanan
پرسی آوانگاری	هوومم دَرمانَن، هوومم دَرمانَن هووم مایِی جوانی بَر اورامانَن	هوومم پِی گرد دَرِد داروو و دَرمانَن هووم مایِی وِشی دَرِون زمانَن.
فارسی برگردان	هَوم، درمَانسَست هَوم، مایه‌ی زیبایِی سرزمین اورامان	هَوم، برای هر بیماری و دردی، درمانست و مایه ی خوشی و آسایش دل های زخمی ست.

هوم، یا «اوم»، گیاهی مقدس است که در اوستا، بارها از آن نام برده شده است. در بندهای نخست یسنای نهم، تا بند دوازدهم یسنای یازدهم، از گیاه هوم، سخن به میان آمده است. موبدان، به هنگام انجام آیین نیایش و ستایش، نان و آب را ویزش کرده، با هوم آمیخته، در هنگام آیین کیشی می‌خورند. در بندهش، فشرده‌ی هوم، به دید ویژگی‌هایش سرور و بزرگ همه‌ی گیاهان دارویی خوانده شده است. در اوستا، برای هوم، گونواژه‌ی «دورئوش» به چم دور دارنده‌ی مرگ، سخن رفته است. آیین هوم، از با ارزشترین و چشمگیرترین روش‌های مزدیسناست، که با روش و شست‌وشوی ویژه‌ی، با سرودن اوستا، در برابر افروزی آتش، پنج تا هفت تنه از هوم، با کمی آب «زور» و شاخه‌ی کوچکی از «اوروام»، (شاخه‌ی انار)، در هاون، فشرده می‌شود که به آن «پراهوم» می‌گویند. پراهوم، چند چکه آبکی است که چندین تسو، بر آن اوستا خوانده باشند. هئوم، در اوستا، به نام ایزد درمان نیز آمده است.<sup>۲</sup>

## نگاهی به کیش شبک (شاه‌بخ)

شاه‌بخ، یا شبک، یکی از کیش‌های جدا شده از آیین یارسان است. پذیرش گناه و نوشیدن می، از روش‌های نیایش ویژه‌ی این کیش به شمار می‌رود. شب آموزش نیز، از دیگر آیینهای آنان است. در شب آموزش، زنان و مردان، گرد هم آمده و گریه و زاری می‌آغازند و از ایزد مهر، خواهان آموزش می‌گردند. در ماه (موره میر) - محرم - آیین چشمگیری دارند و در سوگ سیاوش، که برگرفته‌ی از سوگواری کهن ایرانیان و سوگواری امروزی شیعیان (از کیش‌های اسلام ایرانی) است. پیروان این کیش، دارای نوشتاری مقدس هستند که برگرفته‌ی از اوستا و سروده‌های یارسانیان می‌باشد.

پیروان کیش شاه‌بخ، هیچگاه رازهای کیش را فاش نمی‌کنند، مگر به رهرویی که بخواهد کیش آنان را بیپذیرد، که آن هم باید از آزمایش‌های شایانی، سرفراز بیرون آید. شاه‌بخ، یا شابگ، یا شاه‌مغ، به معنی شادمانی و شاباش مزداست. به چم پیشکشی و ارمغان آهورامزدا. آن چه در این کیش، شایان است، این که رهرویی که می‌خواهد به پالایش روان پردازد و به جایگاه مقدس سان (= بخ، مزدا، خورشید)، دست یازد، می‌باید دوازده گام عرفان این کیش را درنوردد و به پایه‌ی سانبار برسد. نام این گام‌ها همانند نام ماه‌های تازی

۱- نک: دستنبشته‌ی نامه‌ی «ماریفقت و پیر شهریار هورامی»: بایگانی در نامه‌خانه‌ی دودمان بورک‌بیدی.

۲- نک: باوردادشت‌های آریاییان، رویه‌ی و نک: برگردان اوستا، رویه‌ی ۱۸۵۱.

است و پیداست که تازیان، این نام‌ها را از این کیش کهن گرفته‌اند و نام ماه‌های تازی را از آن ساخته‌اند. اکنون به نام و همانندی با ماه‌های تازی این گام‌ها می‌پردازیم:

گام نخست: راب raba = به معنی خیزش و به خودآیی، یا بهار نخست، این نام در تازی به «ربیع» دیگرگون شده است.  
گام دوم: را، ر ra, re = راه - خودآ، خودآیی. واژه‌ی «رب» تازی، از این گام گرفته شده. همچنین ربیع‌الثانی، نیز دیگرگون شده‌ی این واژه است.

گام سوم: جَممانی jamani = ماندن در جم، یا جمخانه. معنی جم در کردی، یگانگی و گرد آمدن است. این واژه به «جمادی»، «جمادی‌الاول»، دیگرگون شده است.

گام چهارم: جامباد، جامباده jambad=jambada رسیدن به جام. این واژه در تازی، «جمادی‌الثانی» شده است.  
گام پنجم: رِکاو، رِکاو re - rekaw aw = راه آب، رکاب. به انگیزه‌ی آشویی بودن آب، در میان پروان این کیش، راه آب، گام پنجم در هستی‌شناسی آنان است. این واژه در تازی «رجب» شده است.

گام ششم: شابان saban = شاهبان، رسیدن به پله‌ی شاهی و دریافت خوره (فره)‌ی ایزدی. این واژه در تازی به «شعبان» دیگرگون شده است.

گام هفتم: رازان، رزان، رزان = razan, rezan, rizan = رازها، راهدان، بوسیدن. به چم دریافت رازها و نمایان شدن راه و در این راه، کلیدان خاموشی به لب زدن و بوسیدن. این گام در تازی، «رمضان» شده است. بایسته به گفتن است که شبکها، در این ماه، سه روز روزه می‌گیرند.

گام هشتم: شبال saball = شهبال، پر و بال شاه شدن و به پله‌ی رسایی رسیدن. این واژه، در تازی، «شوال» شده است.  
گام نهم: زرکده، خوره‌رکده zarkada, xiwarkada = رسیدن به جایگاه مقدس بغ یا خورشید. این واژه در تازی «ذیقعه»، شده است.  
گام دهم: زرتاک، زرتاج، زرتاج zartaj, zartag, zartaj = زرین تاج، رهرو در این پله به مرحله‌ی پاپ یا مُغی می‌رسد. این واژه در تازی «ذی‌الحجه» شده است. این واژه همان «تاگ taga» میباشد که واژه‌ی باستانی ست. در ارمنی «تاگاور tagavar»، به چم پادشاه (تاجور) و «تاگوهی taguhi» به چم شهبانو آمده است.

در اردو، واژه‌های تاجدار (پادشاهی)، تاج خروس (نام گل)، تاجور (پادشاه)، تاجوری (پادشاهی)، به کار می‌رود. فردوسی نیز می‌فرماید:  
«به خورشید مانند با تاج و تخت همی تابد از چهرشان فرّ و بخت.»  
گام یازدهم: موره میر = mora mir = یا مهره‌ی مهر. در آیین باستانی مهر، مهری شده گان را خالکوبی می‌کردند که آن را «مهره‌ی مهر» و «خال مسیحا» گفته‌اند. حافظ می‌فرماید:

«یاد باد آن که نهانت نظری با ما بود مهره‌ی مهر تو بر چهره‌ی ما پیدا بود.»

این واژه، در تازی «محزم» شده است.

گام دوازدهم: سان پر، سفر sanparr = safar آمیزه شدن با خورشید - بغ - و سفر از اندرون او، به سوی آهورامزدا. این واژه در تازی، «صَفَر» شده است.<sup>۱</sup>

### نتیجه‌گیری:

زبان کُردی، یکی از زبان‌های کهن و بنیادی ایرانی است که از بازمانده‌های زبان مادری می‌باشد که مشتمل بر گویش‌هایی در زبان فارسی، کرمانجی اپاختری، کرمانجی میانه، گورانی، لکی، لری است. کیش‌های کردان، برگرفته از آیین مزدیسنا و مهر مزدایی هستند که از آن میان می‌توان به آیین‌هایی همچون ایزدیان و یارسانان اشاره کرد. کیش یارسان، در میان برخی تیره‌های کُرد و پارس ایران، عراق، ترکیه و برخی کشورهای دیگر دارای پیروانی است. از سه پایه کیش یارسان: کردار نیک، گفتار نیک و اندیشه‌ی نیک است که همانند در آیین مزدیسنا است. نامه‌ی سرانجام، کتاب دینی این کیش است که دارای شش بخش است. و نیایش آنان در جم و نیایش

۱- نک: مجله‌ی سروه (به زبان کردی)، سال یازدهم، شماره‌ی ۱۱۱ و ۱۱۲، مهر و آبان ۱۳۷۴، گفتاری از نگارنده، مرکز نشر و فرهنگ زبان کردی، ارومیه، روبه‌ی ۶۳ و ۶۲.

گاهشان، جمخانه است و سه روز کامل در سال را روزه می‌گیرند و سپس به جشن می‌پردازند. که هر یک دارای آداب و ارکان خاصی است. بسیاری از اسطوره‌ها، پارسایان، آداب، تفکرات، و باورهای کیش یارسان به استناد نامه سرانجام و باور دوناوونی آنان، قابل تطبیق و دارای قرابت و همانندهای فراوانی با کیش مهر، مزدا و زرتشتی است.

### دستاویزها

- اوستا (نوشتار فیروز آشوزردشت).
- پور داوود، بیشتها، ۱ و ۲، خرده اوستا. ، تهران، ۱۳۴۶.
- توفیق وردی، محمد، فولکور گردی، چاپ نخست، ۱۹۶۱، بغداد.
- جاهینلز، آموزگار، ژاله، و تقضلی، احمد، شناخت اساطیر ایران، کتابسرای بابل، نشر چشمه، چاپ دوم، ۱۳۷۱.
- جلال محمود علی، ایدیوم در زبان گردی، بغداد، ۱۹۸۲، وزارة الثقافة و الاعلام.
- جیحون آبادی، نعمت‌الله، شاهنامه‌ی حقیقت، به کوشش محمد مکرری، تهران ۱۳۴۵.
- حاکمی، اسماعیل، سماع در تصوف، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم، ۱۳۷۱.
- حامی، احمد، بغ مهر، ۲۵۳۵ شاهنشاهی، چاپ داورپناه.
- حیرت سجادی، سید عبدالحمید، پند پیشینیان، انتشارات صلاح‌الدین ایوبی، چاپ اول، ۱۳۶۹.
- خال، محمد، پند پیشینیان، ۱۹۷۱، بغداد.
- خال، محمد، فرهنگ خال، سلیمانیه، ۱۹۶۰، ج اول.
- خواجه‌الدین، سید محمدعلی. سرسپردگان، کتابخانه‌ی منوچهری، چاپ نخست، ۱۳۶۲.
- رضایی، عبدالعظیم، اصل و نسب و دینهای ایرانیان باستان، زمستان ۱۳۶۸، تهران.
- زامدار، محمود، بونی هه‌لالان دی، ۱۹۷۴، بغداد.
- زکی، محمد امین، خلاصه تاریخ الکرد و الکردستان، بغداد، ۱۹۶۱.
- زنگنه، مظفر. دودمان آریایی (کرد و کردستان)، تهران، ۱۳۴۷.
- شهرزوری، علی معروف، پند پیشینیان گرد، چاپ نخست، بغداد، ۱۹۸۱.
- شیخ‌الله علی، عمر، پند گردی، چاپ نخست، بغداد، ۱۹۸۰.
- صفی‌زاده فاروق، پژوهشی پیرامون دین‌های ایرانی، مؤسسه نشر پژوهش‌های ایران‌شناسی، هند، بمبئی.
- صفی‌زاده، صدیق. بزرگان یارسان، انتشارات عطایی، تهران، ۱۳۶۳.
- صفی‌زاده، صدیق. نوشته‌های پراکنده درباره‌ی یارسان. تهران، ۱۳۶۱.
- صفی‌زاده، صدیق. همانندی واژه‌های فارسی و گردی (گورانی)، تهران، ۱۳۵۵.
- صفی‌زاده، فاروق، پژوهشی پیرامون آیین ایزدی (میتراایسم در کردستان) مؤسسه نشر پژوهش‌های ایران‌شناسی. تهران، ۱۳۷۲.
- صفی‌زاده، فاروق، ترانه‌های کردی با ترجمه‌ی منظوم، انتشارات ناجی، بانه، ۱۳۶۹.
- قاضی، قادر فتاحی، امثال و حکم گردی، تبریز، ۱۳۶۴، انتشارات دانشگاه تبریز.
- محمد شرول، داوود، خفنة من صبة الفولکلور الکردی، مطبعة الحوادث، بغداد، ۱۹۸۷.
- مردوخ کردستانی، شیخ محمد. تاریخ مردوخ، تهران، ۱۳۳۵.
- مصحفارش، کتاب مقدس ایزدیان به زبان ایزدی.
- همایونی، مسعود، سرچشمه‌ی عرفان ایرانی، بنیاد عرفان مولانا، چاپ اول، ۱۳۶۸.
- وهبی، توفیق، بررسی مختصری از تاریخ ادیان گردان، ترجمه حسینی، سید جمال الدین، انتشارات سیدیان، ۱۳۶۱، مهاباد.